گزارش نوشتاری از جشنواره تاتر ایرانیان لندن

از سوم تا پنجم اکتبر ۲۰۲۵ در لندن «فستیوال تاتر ایرانیان» برپاشد و من نیز بدان دعوت شده بودم. آنچه در اینجا می آید، گزارشی نقدگونه در شکل نوشتاری از این رخداد تاتری است. علاقمندان به شکل گفتاری-تصویری این گزارش می‌توانند به سایت چهره (www.chehreh.org) مراجعه کنند. میان شکل نوشتاری و تصویری گزارش اندک تفاوت‌ها وجود دارد اما درمحتوا با هم برابری می‌کنند.
سالن دلنشین «فونیکس تئاتر» لندن میزبان جشنواره تئاتر ایرانی بود. این جشنواره شامل سخنرانی، اجراهای صحنه‌ای و برنامه‌های موسیقی بود و در سه روز، با حضور هنرمندان ایرانی و مخاطبان بسیار، تجربه‌ای غنی و متنوع ارائه داد. من در اینجا سعی دارم از این رخداد تاتری با تمرکز بر نمایش‌ها و البته با اشاراتی مختصر به دیگر برنامه تصویری روشن برای خوانندگان ارائه دهم. این گزارش به ترتیب زمانی تنظیم شده است.

جمعه، ۳ اکتبر ۲۰۲۵

افتتاحیه و سخنرانی‌ها

ابتدا بریده فیلمهایی از اجرای نمایش‌های «دوست ناشناس»، «نمایش بارانساز» و «نگاهی از پل» ارایه شد تا مروری بر تجارب صحنه‌ای خانم سوسن فرخ‌یا بود. این آثار ادای احترامی به یک عمر تلاش هنری ایشان بود. سپس تماشاگران شاهد سخنرانی خانم فرخ‌یا بودند که در آن بر اهمیت فرهنگ و جایگاه آن در روح و جان مردم تاکید شده بود. ایشان همچنین از حامیان جشنواره سپاسگزاری کرد.
در بخش بعدی خانم مهرنوش خرسند ضمن دعوت حضار به یاری کودکان سیستان و بلوچستان، توجه ما را به فیلمی که در این باره تهیه شده بود، جلب کرد.
در پایان سخنرانی ها **ندیم ندیمی**، دبیر جشنواره، اهداف جشنواره را بیان کرد و بر حمایت و توجه حضار تاکید ورزید و از همراهان جشنواره سپاسگزاری کرد.

سرانجام جشنواره رسما با یک کنسرت موسیقی افتتاح شد. که در آن ندیم ندیمی چندین ترانه خاطره‌انگیز را از سرودهای **ایرج جنتی عطایی** خواند. ندیمی را اشکان مختاربند (گیتار)، **داریو شریفی** (گیتار دوم) و **جان نیک عادل** (کنترباس) همراهی می‌کردند. در این برنامه اشکان مختاربند خوش درخشید.

«کافه پولشری»؛ روایت درد و امید در دل یک تکنفره صمیمی

نخستین نمایش شب اول جشنواره، «کافه پولشری» بود که تماشاگران در اتاق انتظار تاتر آن را دیدند. این نمایش تکنفره با بازی دلنشین و باورمند **شادی یزدانی** و کارگردانی **مهدی مهدی‌آبادی**، ظرفیت بالایی برای جلب توجه داشت؛ اما محدودیت‌های فضا و شرایط سالن، مانع بهره‌برداری کامل از اثر شد. فشردگی جمعیت، محدودیت حرکت بازیگر و رفت و آمد مخاطبان، بخش‌هایی از نمایش را قربانی شرایط «صحنه» کرد؛ هرچند انتخاب اتاق انتظار به سبک کافه‌تئاتر فی‌نفسه ایده‌ای جذاب بود.

«کافه پولشری» روایت زنی است که هرگز جدی گرفته نشده و تنها تن او معیار حضور بوده و مردانی که از او تنها لذت جسمی برده‌اند. با این حال، او هنوز در آرزوی عشقی حقیقی می‌سوزد؛ در آرزوی مردی که تنها به او گوش فرادهد، بی‌آنکه قضاوتش کند.

بازی شادی یزدانی با صمیمیت و باورپذیری، تماشاگر را با خود همراه می‌کرد و کارگردان تلاش داشت از تلخی مداوم روایت، لحظاتی دلنشین ایجاد کند. با توجه به غنا و ظرفیت نمایشی اثر، می‌توانستیم شاهد لحظات بازی و روایت بیشتر و بهتری باشیم، اما محدودیت‌های محیطی، تداخل تمرکز بازیگر و هیاهوی پیرامون، این امکان را محدود کرد. گاه وضوح کلام نیز تحت تأثیر محیط کاهش می‌یافت و تماشاگر ناچار از برخی لحظات ارزشمند نمایش غافل می‌ماند.

با وجود این محدودیت‌ها، «کافه پولشری» همچنان یکی از کارهای خوب جشنواره به شمار می‌رود و تجربه‌ای صمیمی و تأثیرگذار برای مخاطب خلق می‌کند.

در «کافه پولشری» ما شاهد اجرا در اتاق انتظاری کوچک اما با ظرفیت بزرگ بازیگری بودیم.

***

«شب عالی»؛ داستان یک مرد صحنه در لابه‌لای خاطرات تئاتر

دومین نمایش شب اول جشنواره، «شب عالی» بود؛ کاری از **مهدی اکبری** به دستیاری **مهناز بختیاری**. این نمایش روایتگر سرنوشت یک بازیگر تئاتر است که پس از ممنوع‌الکار شدن، برای آنکه همچنان در فضای صحنه بماند، به عنوان نظافتچی در تئاتر باقی می‌ماند و سعی می‌کند همچنان «مرد صحنه» باشد.

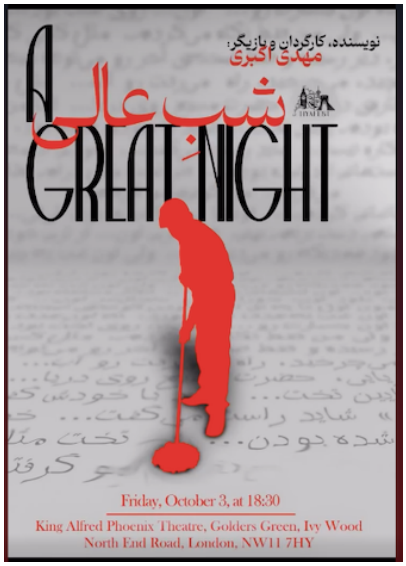

مهدی اکبری در یک تک‌گویی ۳۵ دقیقه‌ای، خاطرات این مرد را بازگو می‌کند؛ مردی که نمایش‌های بسیاری دیده و حرفهای فراوانی برای گفتن دارد؛ از نمایش «پهلوان اکبر می‌میرد» تا امروز.

متن نمایش انسجام چندانی ندارد و روایت بیشتر به داستان‌سرایی و مرور دانستنی‌های پراکنده از تاریخ تئاتر ایران می‌ماند تا تصویر یک نظافتچی واقعی صحنه. اکبری بیشتر یک نقش راوی بر صحنه دارد تا مردی خاکخورده در صحنه. و همین موضوع، نمایش را از عمق دراماتیک و بازی باورمند تهی می‌کند.

بهره‌گیری از وسایل صحنه نیز می‌توانست طبیعی‌تر و باورمندتر باشد. دستکش‌ها، تی و سایر ابزارها اگر پیش از اجرا کمی تمرین و «کهنه» دیده می‌شدند، بازیگر می‌توانست بدون حواس‌پرتی با آن‌ها تعامل کند و

تمرکز بیشتری بر روایت داشته باشد. در صحنه‌ای که به نمایش «پهلوان اکبر می‌میرد» اشاره می‌شود، هماهنگی نور، موسیقی و بازیگر می‌توانست لحظه‌ای تأثیرگذار خلق کند، که متأسفانه بیشتر به یک اشتباه صحنه‌ای بدل شد.
هرچند در طول نمایش کمتر با مهدی «نظافتچی قدیمی صحنه» روبه‌رو شدیم و بیشتر او را شوخ و شنگ، شاد و پرانرژی در حال داستان‌سرایی دیدیم، اما اجرای «شب عالی» نسبت به تجربه قبلی مهدی اکبری در نمایش «باران»، نشان از تلاش و پیشرفت او داشت.

«نبض در تاریکی»؛ بازی قدرتمند و روایت درهم ریخته رنج زنانه

آخرین برنامه شب نخست جشنواره، نمایش «نبض در تاریکی» به کارگردانی **هاله جلالی** و با بازی درخشان **یلدا فرمهر** بود. نمایش با یک نمایشگاه عکاسی آغاز می‌شود که در طول اجرا بخشی از طراحی صحنه و هویت بصری اثر را شکل می‌دهد. عکاس با حضور خود تلاش می‌کند نگاه تماشاگرانی را که وارد سالن می‌شوند به عکس‌ها جلب کند، تا این تصاویر همزمان با روایت زن، بخشی از تجربه نمایشی باشند.
زنی از عمق صحنه وارد می‌شود؛ زنی که در یک آرامسایشگاه، با واگویی‌های پراکنده و درهم ریخته، تصویری زنده از رنج‌های «منظم» خود ارائه می‌دهد. آنچه او به عنوان زن در گذشته تجربه کرده، اکنون در اینجا بازگو می‌شود؛

با وجود اینکه زن و زنانگی و رنج زنانه، موضوع تازه‌ای نیست، اما واکنش نویسندگان و کارگردان نسبت به این تجربه، تازه و اثرگذار است. کاربرد آگاهانه آشفتگی در متن به خوبی انعکاس‌گر ذهنیت زن نمایش است.
بیش از همه، بازی پرانرژی و عاطفی یلدا فرمهر، تماشاگر را در طول نمایش همراه نگاه می‌دارد. نقش «مانیا» کار ساده‌ای نبود، اما فرمهر توانست در طول پنجاه دقیقه، با متنی درهم و پراکنده، حس و انرژی لازم را حفظ کرده و درخششی چشمگیر از خود نشان دهد. بی‌شک بخشی از این موفقیت را باید مدیون هدایت هوشمندانه کارگردان بدانیم.
با این حال، حضور عکاس و برخی صحنه‌های اضافی مانند فیلم پایانی و تعامل او با عکس‌ها و «مانیا» نیاز به بازنگری دارد، چرا که انسجام نمایش را تهدید کرده بود. همچنین بازنگری در برخی افزودها چون متن دکلمه شده، می‌تواند به غنای اثر بیفزاید و درخت نمایش «نبض در تاریکی» را بارورتر سازد. با توجه به تمام نکات قابل اصلاح، «نبض در تاریکی» یکی از نمایش‌های برجسته جشنواره بود، به ویژه به واسطه بازی قدرتمند یلدا فرمهر.

شنبه چهارم اکتبر

«از هری پاتر تا خیابان ۱۶ آذر؛ نمایشی گرفتار دو دنیای متناقض»

روز دوم جشنواره با نمایش «پاترونوس» (Patronus) آغاز شد؛ پاترونوس از پیشرفته‌ترین و دشوارترین طلسم‌ها در دنیای جادوگری است.

این نمایش حاصل تلاش **مهرسا رهنما** در نویسندگی، کارگردانی و بازیگری بود و با الهام از مجموعه داستان‌های معروف «هری پاتر» شکل گرفته بود. **مهتاب قمصری** با رقص و اندک آواز، فضای جادویی نمایش را همراهی می‌کرد و در لحظاتی بر تخیل تماشاگر می‌افزود.

رهنما با بهره‌گیری از داستان‌های هری پاتر توانست بسیاری از هم‌سلان خود را در طول ۳۵ دقیقه همراه کند. این عامل نوستالژیک سبب شده بود که تماشاگران، با قلب و ذهنیتی آشنا، پیش از آنکه به معنا و روند دراماتیک نمایش دقت کنند، درگیر روایت شوند؛ به بیان دیگر، همراهی تماشاگر پیشاپیش شکل گرفته بود. این همان نقطه قوت اولیه نمایش بود.

مشکل اصلی نمایش اما در هم‌پیچیدن ناگهانی دنیای تخیلی هری پاتر با حوادث سیاسی سال‌های اخیر ایران (خرداد ۸۸) بود. این تغییر ناگهانی، از انسجام ایده اولیه کاست و اجرا را دچار نوعی «سکته» نمایشی کرد؛ چرا که هرچند در دنیای تخیل همه چیز مجاز است، باز هم ضرورت‌های دراماتیک باید رعایت شود. با وجود این، تماشاگران از لحظات پرتنش نمایش همچنان لذت بردند، حتی اگر روایت با تناقض‌های جزئی همراه بود.

ای کاش رهنما در حد راویت آشنایی با هری پاتر باقی می‌ماند و بر اساس ضرورت صحنه‌ها شخصیت‌های مختلف را بازی می‌کرد و حضور «رویا» را هم به نحوه‌ی در آشنایی با هری‌پاتر پیوند می‌زد.

با این حال، رهنما در بخش دوم نمایش، هنگام حمله پلیس به «رویا» در خیابان ۱۶ آذر، بازیگری بهتری ارائه داد و حس عاطفی تماشاگر را برانگیخت. نمایش با پیام نهایی «توسل به خیال» پایان می‌یابد؛ همان ابزاری که می‌تواند «پاترونوس» ما در شرایط دشوار باشد و جان و روح ما را برای مقابله با نیروهای تاریکی و ناامیدی مقاوم سازد.

***

۲- دوباره نمایش «پولشری» و باز در سالن انتظار اجرا شد. به نظر من اجرای این‌بار بهتر از بار نخست بود.

***

«گاو نقطه»، «قصه‌ای از مهاجرت؛ با عمق کم، اما با طنزی پررنگ»

نمایش «گاو نقطه» به نویسندگی **مهرنوش خرسند** و کارگردانی **یوسف جمشیدیان**، داستان سوءاستفاده یک کاسبکار کهنه‌کار از دختران جوان دانشجوی ایرانی خارج از کشور است. مرد صاحب مغازه/ترهبار فروش با تأمین نیازهای روزمره و مالی دختری جوان، می‌کوشد او را به خود وابسته کند تا خواسته‌ها و نیازهای شخصی‌اش را از این راه برآورده سازد.

نمایش با اجرای ترانه و رقص **کمند پناه** آغاز می‌شود که بعدها می‌توان آن را توجیهی برای رشته تحصیلی شخصیت نمایش دانست. با آمدن نور اصلی، دختر جوانی را می‌بینیم که با سیبی در دست، به زبان انگلیسی سخنی را زمزمه می‌کند؛ صدایش آهسته و نامفهوم است. ورود صاحب مغازه (یوسف جمشیدیان)

سبب می‌شود که آن سخن اولیه معنا پیدا کند و دیالوگ میان این دو شخصیت تا مرز اعتراض زن نسبت به دام گستری مرد پیش رود.

اگرچه در آغاز دیالوگ‌ها چندان استحکام ندارند، اما به مرور هر دو بازیگر جایگاه خود را به نحوی در صحنه پیدا می‌کنند. با این حال، برخی میزانسن‌ها همچنان بی‌معناست؛ حرکات جمشیدیان و ورود بازیگر سوم (مینا یزدانی) برای یافتن آدرس، ضرورت دراماتیک چندانی ندارند.

متن نمایش نوعی بازنمایی جمع‌بندی شده از وضعیت شماری از مهاجران ایرانی در انگلستان است، اما درونمایه عمیقی ندارد و بیشتر شبیه به یک داستان کوتاه از میان هزاران روایت مشابه است؛ انگار که بخواهیم با فرو کردن انگشتی در اقیانوس عمق آن را بنمایانیم. از همین روی نمایش نگاهی ژرف و تحلیلی عمیق از موضوع مهاجرت ارائه نمی‌دهد.

البته این ضعف‌ها هرگز مانع نشدند که «گاو نقطه» با طنز و لحظات شوخ و شنگ خود، خنده را بر لبان تماشاگران ننشاند. شاید بتوان گاو نقطه را تنها نمایش جشنواره دانست که فضای شادی ارائه می‌داد.

***

«بازی آخر»، تلاشی نیمه کاره از کاری مدرن

۴- نمایش سوم روز شنبه، با عنوان «بازی آخر»، کوششی مدرن بر بستری از موضوعی نسبتاً تازه در تئاتر ایرانی بروزمرز ـ دست‌کم برای نگارنده ـ بود؛ هرچند می‌توان رگه‌هایی از آن را در برخی نمونه‌های سینمایی مشابه نیز سراغ گرفت.

این اثر می‌کوشد مفهوم «رُبایش هویت انسانی در جهان مجازی» را با زبانی نمادین و در فضایی انتزاعی بازنمایی کند. دو انسان ناکجاآبادی گرفتار شده‌اند و در پایان مجبورند میان نابودی خود یا دیگری یکی را برگزینند؛ استعاره‌ای از انتخاب‌های اخلاقی در جهان سایبری و سلطه‌ی رسانه‌ها بر اراده‌ی انسان. همین انتخاب نهایی، نیز نام نمایش را توجیه می‌کند.

«بازی آخر» با حداقل عناصر صحنه، وضعیتی تجریدی را به تصویر می‌کشد زن و مردی به‌نحوی نامعلوم و ناخواسته در محفظه‌ای تنگ/اتاق حضور یافته‌اند ـ بی‌آنکه دلیل ورود و علت وجودشان روشن باشد. نمایش از همین لحظه آغاز می‌شود. گفت‌وگوهای آنان بیشتر تلاشی است برای معنا بخشیدن به حضور خود و دفاع از هویت انسانی‌شان.

تا آنکه دستوری از جایی نامعلوم، پایان‌بخش رویداد می‌شود: فشردن کلید لپ‌تاپ برای نابودی دیگری و بقای خود. از اینجا جدال دوگانه آغاز می‌شود؛ ابتدا برای بقا، سپس در گذشتن از خود به سود دیگری. در پایان، "رقصی" دوگانه ـ که چندان جاافتاده هم نیست ـ به نشانه‌ی اتحاد و رنج مشترک و سرپیچی از «دستور» بالا. عاقبت نابودی یا از پا افتاده گی هر دو آنها. و نمایش اینگونه پایان می‌گیرد.

صداهای پنهانی که در سالن پخش می‌شد، امکان تعابیر متعدد داشت؛ با این‌همه اگر مقصود القای صدای رسانه‌ها یا فضای سایبری بوده باشند، پرداخت اثر در این بخش نارسا و مبهم بود. چرا که چنین «کلان‌قدرتی» در یک تک صدا نمی‌گنجد و نیاز به طراحی پیچیده‌تری داشت.

به نظر می‌رسد میان محتوا و پرداخت اثر هماهنگی کامل برقرار نیست. اگر نویسندگان (**فرشته وزیری‌نسب** و **دینا عبدوس**) قصد داشتند تأثیر جهان مجازی بر انسانِ زنده و ملموس را بنمایانند، این پرداخت کافی نبود؛ مفهومی چنین عمیق، انسان به‌منزله‌ی «عروسک جهان مجازی»، نیازمند بازنگری بنیادین به نمایش داشت. تا پرداخت همسنگ منظور گردد.

تناقض‌هایی نیز در متن دیده می‌شود: مثلاً این دو چنان دچار فراموشی‌اند که نام خود را به یاد نمی‌آورند، اما در جای‌جای نمایش اطلاعاتی مهمتر از نام خود را به‌روشنی بازگو می‌کنند (مثلاً قرار با دیگری).

مکان نه در دارد و نه پنجره، اما هر دو در آغاز نمایش وارد می‌شوند. در آثاری با ایده‌ای تا این اندازه انتزاعی، بهترین شیوه برای معنابخشی نیز باید از جنس انتزاع باشد. نمایش می‌توانست با حضورِ بازیگران از پیشِ در صحنه آغاز شود تا هم از ورودِ خودخواسته پرهیز شود و هم معمای حضور ناخواسته قوی گردد. چرا که ورود با سوت‌زدن و ترانه‌خوانی زن، فرض «آورده شدن» ناخواسته به ناکجاآباد را تضعیف می‌کند.

کارگردان با بهره‌گیری از نورهای سرد، درختی تنها در عمق صحنه و صداهای خشن و بی‌روح بیرون از صحنه، کوشیده بود فضایی یخ‌زده‌ی جهان رسانه‌ها را القا کند؛ اگرچه جهان مجازی اتفاقاً جذابتر از زندگی واقعی انسان‌هاست و اتفاقن همین جذابیت ظاهری ست که ما را اغوا می‌کند.

بازی‌ها نیز بازتابدهنده‌ی این وضعیت نیستند. بیشتر چنین می‌نماید که این دو (**سامان بایون‌سا** و دینا عبدوس) در یک بازی کامپیوتری گرفتار شده‌اند تا در تجربه‌ای تلخ. نه اضطراب و نه یأس در بازی‌ها نیست. هرچند دیالوگ‌ها روان ردوبدل می‌شوند و بازیگران بر متن مسلط هستند، اما پاسخ‌ها عمدتاً مکانیکی است نه برآمده از وضعیت.

اگر این دو انسان‌اند و در مقابل نیرویی غیرانسانی، انتظار می‌رفت نشانه‌های رنج زیسته در بازی‌ها پررنگتر به چشم آید. تفاوت جهان مجازی با جهان انسانی دقیقاً در همین تجربه‌ی رنج است. در حالی که ما بیشتر شاهد بازیِ جلوه‌گرانه‌ای از نقش زن هستیم. البته مرد نمایش اندکی کوشاتر در انعکاس وضعیت نمایش است. شاید مهمترین ضرورت در بازیگری این نمایش، هماهنگی با ساختار انتزاعی اثر باشد.

در مجموع، «بازی آخر» در ایده خلاق و جذاب بود، اما در پرداخت متن و اجرا نیمه‌کاره. به همین خاطر می‌توان آن را «بارقه‌ای زودگذر» تعبیر کرد.

یکشنبه پنجم اکتبر

گروه دف‌نوازانِ «دیار»

۱- برنامه نخست روز یکشنبه را گروه دف‌نوازانِ **«دیار»** به رهبری خانم **آذین مرزآبادی** به عهده داشتند. این برنامه نیم ساعته‌ی هنرآموزان گروه، با سنتور و پیانو همراهی می‌شد.

***

«قورمه‌سبزی با تاپینگ آووکادو»، نمایشی بود با ایده‌ای جسورانه، اما پرداختی نامنسجم»

۲) «قورمه‌سبزی با تاپینگ آووکادو» دومین برنامه و نخستین نمایش روز پایانی جشنواره بود. این نمایش به نویسندگی و کارگردانی مهدی مهدی‌آبادی و با بازی **مژگان ربیعی** و **بهناز طاهری** اجرا شد.

نمایش، دیدار و همزیستی موقت دو انسان کاملاً متفاوت را و با تاثیری متقابل را بازنمایی می‌کند. زن تنهایی (با بازی بهناز طاهری) که ناتوان از راه رفتن است و ناگزیر زندگی روزمره‌اش را بر روی ویلچر می‌گذراند و سابقه‌ی معلمی هم دارد، در جست‌وجوی همخانه‌ای‌ست تا از تنهایی رهایی یابد و روزنه‌ای به سوی دوستی بگشاید.

بخت با او یار می‌شود و زنی با پیشینه‌ی بزهکاری، چمدان به دست، تنومند و خال‌کوبی‌شده، متناسب با نقش، (مژگان ربیعی) از راه می‌رسد:. یکی از امتیازات نمایش انتخاب هوشمندانه‌ی بازیگران است.

در روند نمایش، این همخانگی ابعاد تازه‌ای می‌یابد. زن بزهکارِ گریزان از «خانه‌ی زنان» رفته‌رفته زن تنها را به خود دلبسته می‌کند؛ قورمه‌سبزی جای خود را به سالاد آووکادو می‌دهد و این تغییرات به سطح ظواهر محدود نمی‌ماند، بلکه به حوزه‌ی تمایلات جنسی نیز گسترش می‌یابد. دلبستگی «زن تنها» به همخانه‌ی خود وجهی تابوشکنانه دارد. اکنون این دو نه تنها شبها باهم به دیسکو می‌روند و مشروب می‌نوشند، بلکه تمایلات جنسی خویش نسبت به یکدیگر را هم ابراز می‌کنند.

به نظر می‌رسد نمایش در سطح طرح و ایده‌ی اولیه دچار گسست است. نویسنده نتوانسته قصد خود را از این میزان نزدیکشدن این دو زن روشن سازد. آیا یک بزهکارِ همچنانِ فعال می‌تواند به این سرعت «لایفاستایل» دیگری را دگرگون کند؟ آیا پیام نمایش این است که انسانِ تنها نمی‌داند چه می‌خواهد و بنابراین هر تازه واردی قدرت تغییر مسیر زندگی او را دارد؟ یا این‌که تنهایی، ریشه در نیازهای جنسی دارد و آرامش آدمی نیز از همانجا حاصل می‌شود؟

اگر نمایش می‌توانست به همان اندازه که «زن تنها» دگرگون کرد، در زن بزهکار نیز تغییری ماندگار ایجاد، شاید بخشی از این پرسشها پاسخ می‌یافت. اما زن بزهکار می‌رود، بی‌آنکه از خانه‌ی دوست تازه یافته چیزی به سرقت ببرد ـ گویی تنها تا همین اندازه می‌توانست دگرگون شود.

تابوشکنی موضوع تازه‌ای نیست؛ پیشتر نیز آثاری چون «داستان دو مرد» اثر **رضا علامه‌زاده** به آن پرداخته‌اند. با این‌حال در این نمایش، نمود آن از حد بیان فراتر می‌رود. آیا این مزیتی برای اثر است؟ پاسخ می‌تواند مثبت باشد، مشروط بر این‌که بستر دراماتیک نیز به اندازه‌ی نیت مؤلف گسترده می‌بود.
با آن‌که نقش «زن تنها» (بهناز طاهری) توسط بازیگری تازه‌کار و با دشواری حرکتی ایفا می‌شد، حضور او در صحنه ملموس‌تر و آگاهانه‌تر بود و در تلاش برای تعادل‌بخشی به صحنه، نقش موثرتری داشت. در مقابل، بازیگر نقش زن بزه‌کار (مژگان ربیعی) گاه در صحنه سرگردان می‌نمود.
به نظر می‌رسد مهدی مهدی‌آبادی در اثر پیشین خود، «کافه پولِشری»، موفق‌تر عمل کرده است. آیا این موفقیت در آنجا برخاسته از انسجام متن بود؟ یا عوامل دیگر؟ پرسشی است که پاسخ بدان آسان نیست.

«در اتاقی از آنِ خود نمی‌گنجم»، رنجی به وسعت جهان در روحی کوچک و افسرده

۳- «در اتاقی از آنِ خود نمی‌گنجم» نمایشی بود بر اساس نمایشنامه‌ی «شب بخیر، مادر» اثر **مارشا نورمن**، به کارگردانی **داریوش رضوانی**. در این اجرا، **مینا قیصری** (در نقش دختر) و **مهرنوش خرسند** (در نقش مادر) دو نقش اصلی را به عهده داشتند و **مایا ثقفی** و **شهریار قدوسی** نیز در نقش‌های مکمل حضور داشتند.
نمایش روایت کشمکش میان مادری و دختری‌ست که مسئله‌ی زیستن یا پایان دادن به زندگی را به چالش می‌کشند؛ دختری که عزم خودکشی دارد و مادری که می‌کوشد با آوردن دلایل گوناگون او را از این تصمیم بازدارد.
سنت نمایشنامه‌نویسی آمریکایی، دست‌کم در بخشی قابل‌توجه، برای سال‌ها بر محور بحران‌های خانوادگی می‌چرخید. این بحران‌ها یا ریشه در رخدادهای درون‌خانوادگی داشتند و یا برآمده از نابرابری‌های خشن اجتماعی در نظام سرمایه‌داری بودند که بنیان خانواده را متزلزل می‌کردند.
نوع نخست را می‌توان در آثاری چون «باغ‌وحش شیشه‌ای» از **تنسی ویلیامز** دید و نوع دوم را در نمایش‌هایی چون «مرگ فروشنده» و «همه‌ی پسران من» از **آرتور میلر**. این مسیر بعدها از سوی **اسراییل هورویتس** در نمایش «ماکریل» ادامه یافت و انگار شیوه‌ی **تنسی ویلیامز** نیز توسط **مارشا نورمن**.
در این نمایش، با دختری مواجه ایم که در تنگنای شدید روانی قصد خودکشی دارد و مادری که می‌کوشد با دلایل آشکار و پنهان، او را از این تصمیم بازدارد. دختری که خود مادری‌ست با فرزندی ناهنجار و از همسری جدا شده. و مادری که از بی‌عملی دختر در برابر فرزند و همسرش ناخشنود است.
برای آنکه اجرای «در اتاقی از آنِ خود نمی‌گنجم» را بهتر درک کنم، نمایشنامه‌ی «شب بخیر، مادر» را با ترجمه‌ی **حمید احیاء** خواندم. اعتراف می‌کنم که از خواندن یکی از نمایشنامه‌های خوب آمریکایی خرسندم؛ اما مطالعه‌ی متن اصلی کار مرا دشوارتر کرد، چرا که ناگزیر مدام به مقایسه برمی‌آمدم. و چون متن اجرای «در اتاقی از آن خود نمی‌گنجم» را نیز در اختیار نداشتم، دشواری دوچندان شد. ازاین‌رو ناچارم همچون سایر اجراها، به دیدهایم بسنده کنم و از مقایسه‌ی مداوم دست بشویم؛ اگرچه تا پایان تحلیل، نمایشنامه‌ی «شب بخیر، مادر» از ذهنم کنار نرفت ـ اصلی‌ترین دلیل: قوت ساختاری و دراماتیک متن نورمن بود.

یکی از ویژگی‌های شاخص در کارگردانی داریوش رضوانی، توانایی او در کوتاه‌سازی هوشمندانه‌ی متن و فشرده‌سازی اجراست؛ مهارتی که بارها آزموده و غالباً موفق بوده است. اما آیا در اینجا نیز با همان شیوه، نسبت به متن **حامد احمدی** عمل کرده است؟ نمی‌دانم. اما اگر معیار را متن مارشا نورمن بگیریم، دخل و تصرف این‌بار چندان هوشمندانه نبوده است.
کارگردان با بهره‌گیری از نقش دکلماتور و موسیقی زنده شهریار قدوسی، در پی تصویرسازی بهتر نمایش است؛ از همین‌رو دکلمه‌ی اشعار شاعران ایرانی توسط مایا ثقفی، در بخش‌هایی از نمایش گنجانده شده تا شاید در شناخت دختر یا تبیین بحران میان او و مادر مؤثر افتد.
اما انتخاب برخی اشعار، به‌جای شخصیت‌پردازی بهتر به زینت‌بخشی اجرا انجامیده است؛ شاید هم به مثابه‌ی پشتوانه‌ای برای بازیگران. اگرچه انتخاب اشعاری چون «چراغ‌های رابطه تاریکند» یا «در اتاقی به اندازه‌ی یک تنهایی‌ست» از فروغ برای فهم لایه‌های روانی دختر قابل قبول باشد، اما اشعار شاملو و سپهری (ندای آغاز)، حتی اگر ناسازگار با محتوا نداشته باشند، پرتوی هم بر فهم کنش دراماتیک نمایش نمی‌افکنند.
اما بازی‌ها؛
کشمکش روانی، بحران روحی و بیهودگی زندگی دختر را به تنها انتخاب خویش، یعنی خودکشی کشانده است. نیستی تنها حق این دختر در جهان هستی کنونی است. رنج دختر از نفهمیدن پیرامون او سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از بیهوده بودن پیرامون سرچشمه می‌گیرد. او به پایان زندگی نرسیده، بلکه زندگی را عبث می‌داند. دختر از درون پوسیده است و سرمای مرگ از گرمای زندگی برایش هستی‌بخش‌تر.
اما مادر را روزمرگی در برگرفته است. روزمرگی که در عین بیهوه بودن برای او ارزش است. او هم مانند بسیارانی بدان عادت کرده است. روزمرگی اساس زندگی اوست. مادر نمی داند با ورق زدن آلبوم زندگی و برجسته کردن روزمرگی تا چه حد در خراش دادن روان دختر کوشاست.
بدون کمترین لکنت باید گفت بازی این دو نقش اصلن کار آسانی نیست. نقش‌هایی که بیشتر زیرپوستی هستند و از درون بازیگر می جوشند تا متکی به جلوه‌های ظاهرای باشند. از این منظر باید بازی مینا قیصری و مهرنوش خرسند را در مجاورت چنین فهمی از نقش‌ها دید تا درک درونی آن. اگرچه هنور می توان بازی مینا قیصری را تا نزدیکی‌های این درک دنبال کرد.

جا جای نمایش نیاز به سکوت‌های "سرشار از ناگفتنی‌ها"، سرشار از عاطفه، داشت تا تماشاگر بهتر و عمیقتر لحظات دراماتیک را درک کنند، اما متاسفانه ما بیشتر شاهد مرافعه میان دختر و مادر بودیم. تکرار (جاافتادگی؟) برخی دیالوگ‌ها هم نمایش را در متن دچار آشفتگی کرد که در چنین نمایش هایی به پیوستگی درونی و روند شکل‌گیری بحران صدمه می‌زند.
با همه این نکات هنوز این نمایش نیز در کنار «کافه پولشری» و «نبض در تاریکی» از کارهای خوب جشنواره محسوب می‌شد.

گروه «تندیس»

۴- برنامه پایانی جشنواره کنسرتی بود از گروه «تندیس» به سرپرستی شهریار قدوسی و آواز مهران بزرگمهر. این برنامه با استقبال خوبی روبرو شد و پایان جشنواره را با شادی و خاطرات شیرین گره زد.

***

جمع‌بندی کوچک از جشنواره

برنامه جشنواره تاتر ایرانیان لندن

جمعه 3/اکتبر/2025

زمان	نام اجرا	کارگردان/سرپرست	نویسنده/خواننده
5-5:30	افتتاحیه		
5:30-6	ثرثاله های ماندگار	اشکان مختارزمند	شهریار مندنی‌پور
6-6:30	استراحت		
6:30-7:30	شب عالی (آلمان)	مهدی اکبری	مهدی اکبری
7:30-8	استراحت		
8-8:30	کافه پولشری (کافه)	مهدی مهدی آبادی	
8:30-9:30	نبض در تاریکی(انگلیس)	هاله جلالی	یلدا فرمهر / هاله جلالی

شنبه 4/اکتبر/2025

زمان	نام اجرا	کارگردان	نویسنده
5-5:30	پاترونوس(انگلیس)	مهرسا رهنما	مهرسا رهنما
5:30-6	استراحت		
6-6:30	کافه پولشری(کافه)	مهدی مهدی آبادی	
6:30-7	استراحت		
7-8	کار نقطه (انگلیس)	یوسف حسنیه‌دان	مهرنوش خرسند
8-8:30	استراحت		
8:30-9:30	بازی آخر (آلمان)	فرشته وزیری نسب	فرشته وزیری نسب / دینا صدوسی

یکشنبه 5/اکتبر/2025

زمان	نام اجرا	کارگردان/سرپرست	نویسنده/خواننده
5-5:30	گروه دف نوازان مبارز	آتنی مرآتی	
5:30-6	استراحت		
6-6:30	قورمه سبزی با نایلک آواکادو (آلمان)	مهدی مهدی آبادی	مهدی مهدی آبادی
6:30-7:30	استراحت		
7:30-8	در اتاقی از آن خود نمی‌گنجم(انگلیس)	داریوش رضوانی	حامد احمدی
8-8:30	استراحت		
8:30-9:30	گروه موسیقی کندمی	شهریار قدوسی	مهران پورکهور

✧ کلیه زمانهای شروع نمایشها بستگی به آمادگی سالن دارد .
✧جهت هر گونه تغییر احتمالی با روابط عمومی تماس حاصل فرمایید.(447544439992+)
✧بخشی از عواید این برنامه صرف کودکان سیستان و بلوچستان می گردد .
✧آدرس محل اجرا : King Alfred Phoenix Theatre,Golders Green,Ivy Wood, North End Road,London, NW11 7HY

TIYAFEST
باتشکر روابط عمومی جشنواره

هر جشنواره ویژگی‌هایی دارد. برخی از این ویژگی‌ها حاصل برنامه ریزی و تدابیر برگزاران کنندگان است و برخی در طول برگزاری شکل می‌گیرند، آنهم توسط نمایش‌های اجرا و تماشاگران آن.
«جشنواره تاتر ایرانیان لندن» با توجه به نمایش‌های اجرا شده، یک **جشنواره «زنانه»** بود. اگر از نمایش «شب عالی» و «بازی آخر» و تا حدی «پاترونوس» بگذریم، باقی نمایش‌ها نه تنها زن را در مرکز نمایش قرار داده بودند، بلکه محتوای نمایش را نیز منوط به فهم روح و روان زن دانسته بودند.
ویژگی دوم این جشنواره **طول زمانی** نمایش ها بود. از هشت نمایش تنها سه تای آنها تا نزدیکی‌های ۶۰ دقیقه می‌رسیدند و باقی ۳۶ تا ۴۰ دقیقه بودند. آیا نمایش‌های کوتاه ضروت زمان ماست؟ یا حد توان نویسندگان نمایش ها همین اندازه بود؟
ویژگی سوم **همزمانی نویسنده ـ کارگردان** نمایش‌ها بود. اغلب نویسندگان خود کارگردانی آثار را بر عهده داشتند که می توانست در بازنگری متن تأثیر منفی بگذارد. پر واضح است که در مواردی نبود نیروی کافی در تاتر برونمرزی منجر به چنین تصمیمی می‌شود، اما این امر در عین حال می تواند سبب شیفتگی کارگردان به نوشته‌ی خود شود. شاید یک کارگردان مشتقل بتواند حواشی یا اضافه‌جات یک متن را راحتتر ببیند و هنگام پرداخت اینجا یا آنجای متن را کنار بگذارد، اما وقتی هر دو نقش به عهده یکی نفر باشد، کار دشواری خواهد بود.

جمع‌بندی مختصر از نمایش‌ها:

از هشت نمایش اجرا شده در جشنواره من به **«پاترونوس»** و **«بازی آخر»** به پاس انتخاب ایده ای متفاوت، به نمایش **«کافه پولشری»** به پاس بازی راحت و پر احساس **شادی یزدانی**، به نمایش **«نبض در تاریکی»** برای بازی قدرتمند **یلدا فرمهر** و کارگردانی هوشمندانه‌ی **هاله جلالی** و سر آخر نمایش **«در اتاقی از آنِ خود نمی‌گنجم» را** به پاس متن دلنشین و پر احساس امیتاز ویژه می‌دهم.
در ضمن در پایان هر برنامه یا نمایش توسط خانم **سارا نوبخت** لوحی به دست اندرکاران و همچنین نشان افتخاری به کارگردان نمایش یا سرپرست گروه، به پاس شرکت در جشنواره و قدردانی از تلاش هنرمندان، تقدیم می‌شد که اقدامی خوشایند بود.
جشنواره در سه شب برگزاری استقبال خوبی از سوی تماشاگران شد. گرچه همه نمایش‌ها به یک اندازه تماشاگر نداشت و این هم امری طبیعی بود. نمایش‌هایی که دستاندرکاران آنها از لندن/انگلیس بودند، از تماشاگران بیشتری برخوردار بودند تا نمایش‌های مهمان. در مجموع کمترین تعداد تماشاگران نمایش‌ها بین ۳۵ تا ۴۵ در نوسان بودند و بالاترین آن تا ۱۲۰ نفر (تنها در یک نمایش) می‌رسید.

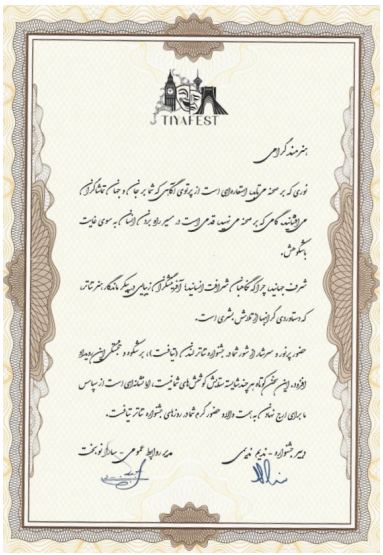
TIYAFEST

برگزاری جشنواره در خارج از کشور از آلمان تا انگلیس از منچستر تا لندن، از کلن تا هامبورگ و هایدلبرگ، همگی کمک بزرگی برای تداوم کار نمایش ایرانی است و باید آن را سخت پاسداشت. هر چراغی که بدین منظور روش گردد، پرتو و گرمایی برای خانه‌ی تاتر ایرانی ماست.
خوب می‌دانم هیچ جشنوره ای بی‌عیب و نقص نیست، اما بهتر میدانم که

سازماندهی چنین نشستهای تاتری تا چه اندازه دشوار است و همانا تنها دیکته‌ی نانوشته بی غلط است.
به همین خاطر از همین راه به همه دستاندکار، به ویژه **داریوش رضوانی**، **ندیم ندیمی** و بسیارانی که جا جای حضور موثر داشتند، همچو **مصطفی گلی** (مجری) و **رضا شادمان** (تکنیک)، **سارا نوبخت** (مدیر روابط عمومی) **سام نوری** (مدیر آی تی)، **بهرنگ محمدپور** (مدیر فنی) و به دیگر دوستان خسته نباشید می‌گویم و با شوق فراوان و امید بسیار، چشم انتظار برگزاری این جشنواره در سال های آینده هستم.

اصغر نصرتی (چهره)

کلن، اکتبر ۲۰۲۵